

واکاوی اوضاع مذهبی ایران در عصر ناصری

(۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ. ق)

سیمین فصیحی^۱

مریم منصوری^۲

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی تحولات مذهبی ایران در دوره ناصری می‌باشد. لذا مؤلفه‌هایی چون، روابط حکومت با علما، طبقات اجتماعی و روحانیون و بررسی خرافات مذهبی در جامعه از جایگاه ویژه‌ای در این تحقیق برخوردارند. بر این اساس یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در این دوره رابطه‌ی شاه با روحانیون رابطه‌ای دوگانه بود. از یک سو شاه سعی در کسب تأیید آن‌ها را داشت، از سوی دیگر می‌خواست که آن‌ها را از قدرت دور نگه دارد. در این زمان مذهب هر چه بیشتر در خدمت سیاست قرار گرفت و به عبارتی در تعامل و تقابل با آن، از یک سو رنگ سیاسی و از سوی دیگر جلوه‌ی مردمی به خود گرفت. در این دوره مذهب بیشتر آمیخته با خرافات بود، خرافاتی که ریشه در دوران‌های قبل و قرون گذشته داشت و در دوره‌ی قاجار به ویژه در زمان ناصرالدین شاه این‌گونه معتقدات در تمام شئون مملکتی رخنه کرده بود.

واژه‌های کلیدی: ناصرالدین شاه، روحانیون، خرافات، قاجاریه.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه الزهراء(س)



مقدمه

مذهب یکی از ارکان مهم و اساسی در تمام حکومت‌های اسلامی است. در دوره‌ی قاجار هم حکومت مبتنی بر مذهب بود. تا پیش از روی کار آمدن قاجارها، پادشاهان و حکام به عنوان نمایندگان خدا بر روی زمین از جنبه‌ی الوهیت برخوردار بودند و حکومت آن‌ها به نوعی تأیید شده از جانب خداوند بود. در حالی که با استقرار قاجارها بر مسند قدرت، آن‌ها به نوعی از جنبه‌ی ظل‌اللهی خود فاصله گرفتند. هر چند خود بر این امر تأکید داشتند و براساس حق موروثی ادعای مشروعیت می‌کردند، با این حال هیچ‌گاه نتوانستند این مهم را همچون پادشاهان پیشین بازیابند. آن‌ها سعی در احیای شکوه شاهان باستان را داشتند اما با وجود شکوه و تجمل درباری، نتوانستند حرمت الهی کسب کنند؛ زیرا بسیاری از مجتهدها علناً اظهار می‌داشتند که امام غائب مسئولیت ارشاد عامه را نه به فرمانروایان زمان بلکه به خادمان مذهب سپرده است. هر چند برخی از علما، بویژه امام جمعه‌ها و شیخ الاسلامها که از دولت مواجب می‌گرفتند میل به شناسایی مقام سلطنت داشتند، مجتهدان بزرگ همچنان دور از دربار بودند و بر اساس متون اولیه تشیع، دولت را در بدترین تعبیر، ذاتاً نامشروع و در بهترین وجه، شری لازم برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی می‌دانستند. (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۷) بر این اساس روابط مذهبیون با حکومت و اوضاع مذهبی در دوره ناصری از جمله مباحثی می‌باشد که در تحقیقات جدید کمتر به آن توجه شده است، لذا این پژوهش با عنایت به این مسئله به دنبال روشن نمودن تحولات مذهبی در این دوره می‌باشد.

روحانیون و حکومت

شاهان قاجار با به کار گرفتن بسیاری از خدام مذهب در دستگاه حکومت عریض و طویل‌شان با اندک مشروعیت اعتقادی قدرت و حکومت را حفظ نمودند. گردن نهادن



به اصول دین و مذهب همان چیزی بود که به قدرت شاه و اقتدار او مشروعیت می‌بخشید. مارتین در کتابش اوضاع مذهبی عهد ناصری را ترسیم می‌کند و دین را موجد نظم و همچنین عدل در جامعه می‌داند که به برقراری عدالت اجتماعی می‌انجامد. در یک جامعه‌ی اسلامی عدل، یک سری معیارها و میزان‌هایی در روابط بین افراد را شکل می‌دهد و نوعی توازن را در این ارتباطات به وجود می‌آورد. در این بین یک سری وظایف متقابلی برای دولت و ملت متصور است، وظیفه‌ی دولت حکمرانی عادلانه و برقراری ثبات و وظیفه‌ی رعیت هم اطاعت بی‌چون و چرا می‌باشد. اگر این تعادل و میزان برقرار نشود ظلم گریبان همه را می‌گیرد. (مارتین، ۱۳۹۰: ۲۹-۲۵) با این وجود آنچه در این دوره به چشم نمی‌خورد عدالت است و منشاء این بی‌عدالتی نیز ریشه در خود حکومت داشت.

در این دوره رابطه‌ی شاه با روحانیون رابطه‌ای دوگانه بود. از یک سو شاه سعی در کسب تأیید آن‌ها را داشت به گونه‌ای که علمای بلند مرتبه در مکاتبات خود از شاه با عنوان «مدافع مسلمین» و دین و شریعت یاد می‌کردند (همان: ۳۰)، از سوی دیگر می‌خواست که آن‌ها را از قدرت دور نگه دارد. در این زمان مذهب هر چه بیشتر در خدمت سیاست قرار گرفت و به عبارتی در تعامل و تقابل با آن، از یک سو رنگ سیاسی و از سوی دیگر جلوه‌ی مردمی به خود گرفت. به اعتقاد فلور قاجارها با تمسک به دو عامل مهم سعی داشتند که حقانیت‌شان را اثبات کنند، یکی با انتساب خود به اعقاب سلاطین صفوی و دیگر با اعطای رشوه به اشکال مختلف از جمله واگذاری زمین به علما این هدف را پیش می‌بردند. (فلور، ۱۳۶۵: ۲۳/۲)

در طبقه بندی جامعه، روحانیون و وابستگان آن‌ها در هیأت حاکمه یا نخبگان جای داشتند. منافع مشترک، مشارکت و همچنین ازدواج آن‌ها را با اقشار مسلط پیوند می‌داد. این ارباب عمائم اغلب مواجب، مقرری‌ها و کمک‌های مالی از دولت دریافت



می‌کردند. به تدریج نفوذ و قدرت مادی آن‌ها افزایش یافت و از لحاظ اقتصادی به صورت مستقل درآمدند. از سوی دیگر با توجه به ماهیت کارکردهای اجتماعی و حضور روحانیون در میان اقشار مختلف اجتماعی به عنوان واسط بین قشرهای مسلط و توده‌های مردم، آن‌ها نقش مهمی را در حفظ نظم اجتماعی ایفا می‌کردند. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۵۴) بنابراین روحانیون همواره از قدرت به نفع خود سود می‌جستند و در تعامل با حکومت نیروی مردم را به عنوان حربه‌ای برای پیشبرد اهدافشان به کار می‌گرفتند.

روحانیون به میزان نزدیکی به حکومت و دخالت در سیاست در مفاصد آن‌ها نیز شریک بودند و هر جا که منافع آن‌ها اجازه می‌داد در تأیید و همراه با حکومت بودند. ناصرالدین شاه نیز هر چند از آن‌ها دوری می‌جست اما برای حفظ موقعیت و مشروعیتش می‌بایست در تعامل با آن‌ها باشد. گاه نیز منافع علما در تلاقی با یکدیگر قرار می‌گرفت و این خود عاملی در جهت رویارویی آن‌ها با هم می‌شد. اختلاف عقیده و مرام همواره منجر به مراعات و درگیری‌ها می‌شد. برخی از علما عده‌ای لوطی گرد خود جمع کرده بودند و از آن‌ها برای نشان دادن قدرت و موجودیت‌شان سود می‌جستند.

به عقیده‌ی فلور چند عامل موجب شد که لوطیان و اوباش ماهیت سیاسی به خود گیرند. از جمله ضعف حکومت و دیگر سوءاستفاده‌ی اعیان محلی به خصوص بعضی مقامات مذهبی از قدرت اوباش به عنوان گروه‌های ضربت برای تسویه حساب دشمنی خانوادگی یا رقابت با حاکم شهر (فلور، ۱۳۶۵: ۲/ ۶۲-۲۶۱) آن‌ها به خوبی می‌دانستند که چگونه از احساسات مذهبی طبقات پایین جامعه استفاده کنند و مردم را بر ضد حکومت برانگیزانند. از جمله می‌توان به غوغای اهالی تبریز و حوالی آن

در سال ۱۲۶۵ ه.ق به سبب ظهور کرامتی از مقام معروف به بقعه صاحب الامر واقع در میدان صاحب الزمان (نک: سپهر، ۱۳۵۳: ۱۱۰۷/۳) اشاره کرد.

روحانیون و طبقات اجتماعی

از لحاظ موقعیت اجتماعی - اقتصادی و وابستگی‌های سیاسی علما، می‌توان آن‌ها را در سه گروه یا دسته‌ی کاملاً متمایز از یکدیگر قرار داد: یک گروه کسانی که به دربار وابستگی داشتند، این گروه به واسطه‌ی نزدیکی به دربار در مفاسد آن‌ها نیز دخیل بودند و به عنوان لازم و ملزوم یکدیگر عمل می‌کردند. روحانیون این طبقه گاه از طریق پیوندهای خانوادگی و ازدواج با هیأت حاکمه موقعیت خود را مستحکم می‌کردند. بهترین نمونه‌ی چنین مجتهدانی حاج میرزا زین‌العابدین ظهیرالاسلام و پسرش حاج میرزا ابوالقاسم بودند که با ناصرالدین شاه و پسرش مظفرالدین شاه پیوند خانوادگی برقرار کردند. دسته‌ی دوم آن‌هایی بودند که با زمینداران ایالات همکاری داشته و یا خود در زمره‌ی زمینداران بودند. این افراد شامل روحانیون رده بالای بود که از مذهب و اقتدار قضایی خود برای جمع‌آوری ثروت و نفوذ سیاسی بهره گرفتند. در میان آن‌ها بودند افرادی که در زمره‌ی محترمان، رباخواران و رشوه‌گیران قرار داشتند. سومین گروه نیز وابستگان به طبقات متوسط و زیر متوسط شهری بودند. آن‌ها مواجب خود را از کمک‌ها و نذورات بازاریان و همچنین مردمی که از آن‌ها حمایت می‌کردند، دریافت می‌داشتند. می‌توان از آن‌ها با عنوان روحانیون میانه حال شهری نام برد. در عین حال در این تقسیم‌بندی جماعتی بسیاری از ملاها نیز حضور داشتند و برای گذران زندگی خود به بسیاری کارهای غیر اخلاقی همچون طالع‌بینی یا قوادی رو آورده بودند. آن‌ها در حقیقت روحانیون ظاهرنا بودند و از مذهب و دین بویی نبرده بودند. (ر.ک: اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۹-۵۴)

مذهب و علما

ریاست محاکم شرع بر عهده‌ی روحانیون بود. در این دوره هر چند حکام شرع بر اساس موازین اسلامی به جرائم رسیدگی می‌کردند، اما قلمرو قدرت آن‌ها بر حسب اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور همواره یکسان نبود. هر گونه اموری که به حیطه‌ی شرع کشانده می‌شد با نظارت علما مورد قضاوت قرار می‌گرفت. این امر آن‌ها را در برابر شاه که ریاست محاکم عرف در دستش بود قرار می‌داد. اساساً اموری که جنبه‌ی حقوقی داشت به قضات شرع ارجاع داده می‌شد. البته تصمیمات محاکم شرع از آن جا که می‌بایست آراء خود را به واسطه‌ی افرادی چون داروغه یا کدخدا به اجرا در می‌آوردند، و دادن رشوه به این افراد توسط مجرمان یا متخلفان می‌توانست حکم صادره را بی‌اثر کند، از این رو قدرت چندانی نداشتند اما با این حال شرع می‌توانست آرا محاکم عرف را در صورتی که به آن ارجاع داده می‌شد، نقض کند. بنابراین می‌توان نفوذ و تأثیر متقابل این دو حوزه را بر یکدیگر مشاهده کرد. این خود منجر به رویارویی و کشمکش دولت و علما می‌گردید... (الگار، ۱۳۶۹: ۳۷-۳۶)

بهره‌برداری از احساسات و معتقدات عامه و سوار بر موج مخالفت آن‌ها همواره به عنوان ابزاری بزرگ و شکست‌ناپذیر برای علما بود. بسیاری از علما با برانگیختن نارضایتی مردم از حکومت، بر تنش‌های دوره‌ی ناصری دامن می‌زدند. همان طور که پیشتر اشاره شد یکی از اهداف و برنامه‌هایی که ناصرالدین‌شاه در سر داشت، کاهش نظارت علما در امور قضائی و استقرار قدرت فائقه‌ی دولت بود. امیرکبیر در برنامه‌های اصلاحی خود به دنبال کاهش قدرت روحانیون بود. (راوندی، ۱۳۸۲: ۵۰۲/۳)



اصلاحات و روحانیون

یکی از موانع اصلاحات در دوره‌ی ناصری همین ارباب عمائم بودند. بسیاری از آن‌ها در برابر هر گونه افکار ترقی‌خواهانه‌ای به شدت مقاومت کرده و واکنش نشان می‌دادند. علما به عنوان پناهگاه مجرمان و متخلفان در جامعه نقش ایفا می‌کردند، بسیاری از افرادی که مرتکب جرم می‌شدند از ترس مجازات به مکان‌های مقدس رو می‌آوردند و بست می‌نشستند تا جرم آن‌ها بخشوده شود. این امر خواه ناخواه قدرت خاصی به روحانیون می‌بخشید و آن‌ها را در برابر حکومت قدرتمند جلوه می‌داد. بست و بست‌نشینی در ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. با توجه به تقدس اماکن و بقاع متبرکه و یا زیارتگاه‌ها افرادی از بخش‌های مختلف جامعه و با دلایل مختلفی از جمله برای نشان دادن مظالم حکومت و اعتراض به آن و یا برای بخشوده شدن و رهایی از مجازات به بست‌ها روی می‌آوردند. حکومت‌ها به خاطر گسترش قدرت خود بر تمام افراد کشور، از این مسئله به هیچ‌وجه دل خوشی نداشتند و روحانیون، آن را برای حفظ نفوذ خود بر تمامی مردم امری لازم می‌شمردند، به همین جهت است که همیشه مابین حکومت و روحانیون بر سر وجود حق پناهندگی مردم در بقاع مذهبی کشمکش وجود داشته است. (شیل، ۱۳۶۲: ۱۱۱)

حاج سیاح در کتابش، از قول حکمران قوچان، مظالم و مداخلات ناروای روحانیان را علت اصلی فساد می‌داند و می‌نویسد:

«مردم آدم می‌کشند، دزدی می‌کنند، هر فسق و فجور می‌نمایند، آقایان همه نحو حمایت و توسط می‌کنند. حکام هم نمی‌توانند به کار صحیحی اقدام نمایند؛ چون هزار قسم تهمت و تکفیر، مالاها به

سرشان می‌آورند». (ر.ک: حاج سیاح، ۱۳۶۴: ۱۱-۳۰۹)



خرافات مذهبی

در این دوره مذهب بیشتر آمیخته با خرافات بود، خرافاتی که ریشه در دوران‌های قبل و قرون گذشته داشت و در دوره‌ی قاجار به ویژه ناصری این‌گونه معتقدات در تمام شئون مملکتی رخنه کرده بود. خود شاه فردی خرافی بود و یکی از دلایل پیشرفت نکردن ایران در دوره ناصری همین ریشه‌دار بودن خرافات و تأثیر آن بر افکار و رویدادها بود. شاید بتوان افراد کمی را مشاهده کرد که از این امر مستثنی بودند از جمله امیرکبیر و بعدها هم روشنفکران و منتقدانی که به شدت بر این اوهام تاختند. این تمایلات و افکار خرافی در شرایط نامساعد اقتصادی - اجتماعی و همچنین در استبداد حاکم نهفته بودند. در دوره‌ی قاجار به علت مخالفت شدید سلاطین این سلسله و بعضی از روحانی نمایان با بیداری مردم و رشد افکار عمومی، بازار افکار و اندیشه‌های خرافی بی‌رونق نبود. (نک: راوندی، ۱۳۸۲: ۴۶۶/۲-۴۵۵)

رواج این‌گونه افکار در میان مردم ابزاری مهم برای کسب درآمد افراد سودجو بود که به مشاغل پستی چون رمالی یا فال‌گیری مشغول بودند. حاج سیاح می‌نویسد:

«... چون ایران از علم و فلسفه و صنعت و کار خالی است و مردم

نمی‌خواهند با کار و زحمت نان بخورند یا به مقامی برسند، هرکس به

ایشان بگوید اگر فلان ورد یا دعا را بخوانی یا ختم بگیری، یا فلان پول

را با فلان قلندر بدهی یا مبلغی به کیمیاگری خرج کنی، به مقصود

می‌رسی، اغلب عقب این خرافات می‌روند و تعبد را پیشه کرده تقلید

را گردن گرفته‌اند؛ یکی به دعوی علم، یکی به دعوی مستجاب‌الدعوه

بودن، یکی به دعوی سحر یا شعبده... مردم را تابع کرده می‌دوشند،

آنچه نیست علم و صنعت و فهم و حقیقت و بیان نکات قانون... و

برادری و مهربانی و اخوت است...». (حاج سیاح، ۱۳۶۴: ۸۴)



مردم تمام مشکلات موجود را به قضا و قدر نسبت می‌دادند و به این طریق با توسل به اوهام و خیالات و انجام اموری غیر اخلاقی خود را تسکین می‌دادند. چنین معتقدات خرافی حتی در دیدگاه‌های مذهبی مردم نیز نقش داشت و به تدریج رنگ مذهبی به خود گرفت نوشتن دعا بروی پوست تخم مرغ و یا آویختن طلسم، اعتقاد به جن و پری و جادو، اعتقاد به جن بودن گربه‌ی سیاه و یا کوتاه نکردن ناخن در شب (شمیم، ۱۳۸۸: ۳۷۳) نمونه‌ای از معتقدات خرافی ایرانیان بود.

وجود عناصر خرافی در جامعه به ویژه در اواخر دوران ناصری انتقاد بسیاری از روشنفکران ایرانی به ویژه طالبوف، آخوندزاده و همچنین سیدجمال‌الدین اسدآبادی را برانگیخت. آخوندزاده اصلی‌ترین عامل بدبختی ایران را در خرافی بودن مردم می‌داند. وی اعتقادات موهوم به خوارق عادات، معجزات، جادو، سحر، ملائکه، جن و پری را غیر علمی دانسته و آن‌ها را ناشی از جهالت و نادانی ایرانیان می‌داند. او به شدت بر این افکار خرافی می‌تازد و حکومت را عامل اصلی گسترش چنین افکاری معرفی می‌کند. (آخوندزاده، بی تا: ۹۴)

قائم‌مقامی در رساله‌ای تحت عنوان بررسی باورهای خرافی در دوره‌ی ناصری به دسته‌بندی این خرافات می‌پردازد و تصویری روشن از اوضاع اجتماعی عصر ناصری را ارائه داده است. او خرافات رایج در میان شهرنشینان، روستاییان و زنان را برمی‌شمارد و همچنین تأثیر این افکار را بر حکومت و عملکرد آن بررسی می‌کند. از جمله‌ی این خرافات می‌توان اعتقاد به طلسم و جادو، اعتقاد به خواب و رویا و... اشاره کرد. (قائم‌مقامی، ۱۳۹۲: ۱۱۵-۶۲)

این معتقدات خرافی « بازتاباننده‌ی نگرش‌های انسان سنتی است که مهمترین شاخصه‌ی آن تقدیرگرایی و خرافه پرستی می‌باشد. دلبستگی مردم به سنت‌ها دلایل متعددی دارد که یکی از دلایل اصلی آن احساس امنیت آرامشی است، که سنت‌ها به



فرد می‌بخشد. در ایران که سنت‌گرایی غالباً صبغۀ مذهبی داشته این احساس امنیت مضاعف می‌گردد. در جامعه سنتی، سنت‌ها و رسوم به جای فرد تصمیم می‌گیرند...».
(علیزاده، ۱۳۸۷: ۱۵۰)

الف) خرافه‌گرایی و جامعه

خرافه‌گرایی مانعی مهم در برابر اصلاحات در دوران ناصری بود و جهل و موهوم-پرستی دستاویز و بهانه‌ای مهم برای پوشاندن ناکامی‌ها و ناتوانی‌ها چه برای حکومت و چه مردم بود. به همین دلیل هم هنگامی که جامعه‌ی ایران با غرب آزاد و متمدن رو به رو شد در حیرت ماند و واکنشی انفعالی از خود نشان داد. این گونه افکار خرافی بر روابط افراد در جامعه تأثیر می‌گذاشت و همواره منجر به ایجاد تنش میان خود مسلمانان از یک سو و مسلمانان و اقلیت‌ها از سوی دیگر می‌شد. در دوره قاجار جمعیت مسلمان ایران به اکثریت شیعی و اقلیت سنی تقسیم می‌شد. اکثریت شیعی، نه چندان آشکارا، به شاخه اصلی رسمی که گهگاه اثنی عشریه مجتهدی [مشرعه] نامیده می‌شد، و فرقه‌ها، مکاتب و شاخه‌های غیررسمی متفرق در سراسر کشور تقسیم می‌شد... در طول قرن سیزدهم، دو شاخه [غیر رسمی] از تشیع منشعب شد: بابیگری و شیخیگری (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۴-۱۵) تنش‌های میان شیعه و سنی در قرون اولیه اسلامی به وجود آمد و در طول تاریخ همچنان ادامه یافت تا به دوران مورد بررسی رسید و افراد بسیاری قربانی این تنش‌ها و برخوردها شدند. اقلیت‌ها غیرمسلمان نیز همواره در معرض تعدیات مسلمانان قرار داشتند. برخلاف تصویری که لیدی شیل از آزادی‌های مذهبی در ایران ارائه می‌دهد (شیل، ۱۳۶۲: ۱۵۲)، تعصب و غلبه‌ی مذهب در این دوره به حدی بود که به عقیده‌ی دکتر فووریه هرگاه بین حفظ صحت و امری مذهبی معارضه پیش می‌آید همیشه غلبه با دین است. (فووریه، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

ب) خرافه‌گرایی و اقلیت‌های مذهبی

اعتقادات خرافی در نحوه‌ی برخورد با اقلیت‌های مذهبی تعیین‌کننده بود تا آن‌جا که ایرانیان، بیگانگان را افرادی نجس تلقی می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند خارجیان نباید به خانه‌هایشان وارد شوند و در صورت وقوع چنین مسئله‌ای، پشت سر او بر جای پایش خاک می‌پاشیدند تا نجاست حضور فرد خارجی را از بین ببرند. به مرور این گونه خرافات و افکار موهوم تا حدی تعدیل شد و مصداق آن هم افزایش رفت و آمد اروپاییان به دربار شاهی و همچنین نزدیکی آن‌ها به مردم عادی بود. پرداختن اقلیت‌ها به مشاغل پست و مذمومی چون مشروب‌فروشی همواره عاملی برای درگیری میان این اقشار و متعصبان مذهبی بود. برخوردهای تحقیرآمیز با اقلیت‌ها به ویژه زردشتیان و یهودیان در این دوره به چشم می‌خورد و حکومت هم بر آن‌ها دامن می‌زد. (نک: سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۵۸۲)

البته در مواردی هم حکومت به حمایت از آن‌ها برمی‌خاست. مشکل اقلیت‌ها همواره به عنوان یکی از عوامل مسئله‌ساز در جامعه‌ی عصر ناصری بود. در برخورد با چنین مسائلی حکومت واکنش‌های متفاوتی داشت؛ در سال ۱۳۱۰ هـ. ق به تحریک ملا عبدالله نامی در همدان علیه یهودیان بلوا و شورش برپا شد. ملا دستور داد که به منظور مشخص شدن یهودیان از مردم عادی، آن‌ها می‌بایست علامتی در لباسشان داشته باشند. یهودیان نیز این کار را بزرگترین توهین به خود می‌دانستند، جمعیت زیادی در حدود پنج تا شش هزار نفر به سفارت انگلیس رفته و از ملا شکایت نمودند. از آن‌جا که یهودیان ایران در سایه‌ی حمایت دولت انگلیس بودند، حکومت ملا را به تهران احضار کرد تا اوضاع را بنحواباند، علی‌رغم این مردم سر به شورش برداشته و به وسیله‌ی حکومت قتل عام شدند. (فمی تفرشی، ۱۳۶۲: ۱۲۸)



این در حالی است که در سال ۱۲۹۲ هـ. ق در همدان به واسطه‌ی نزاع یک یهودی با فردی مسلمان، الواط و اشرار به خانه‌ی حاجی میرزاهادی مجتهد ریخته و یهودی را به زور و تهدید از دست فراش‌ها ربوده و به آتش کشیدند. پنج نفر از مقصران این جنایت به همراه کدخدای محله تنبیه و زندانی شدند و جماعت اصناف نیز، تعهدنامه-ای را مبنی بر آزار نرساندن به یهودیان امضاء کردند. (عزالدوله، ۱۳۷۴: ۳۹-۳۴)

گذشته از این‌ها در عهد ناصری احکام مذهبی به درستی اجرا نمی‌شد و حتی در ظاهر هم دستورات شریعت را به جا نمی‌آوردند. چه بسا ارتکاب به مشروب‌خواری، بدمستی، قماربازی، لواط، زنا، تجاوز و بسیاری جرائم دیگر که در دین به شدت نهی شده بود، صورت می‌گرفت. این گونه جرائم مختص طبقه‌ی خاصی نبود و در برخی از آن‌ها بیش از مردم عادی، هیأت حاکمه درگیر بودند. آن‌ها همواره در مجالس و شب‌نشینی‌های خود مشروب می‌خوردند یا قمار می‌کردند و کوچکترین ایرادی هم بر آنان وارد نبود در حالی که در صورت مشاهده‌ی چنین جرائمی به وسیله‌ی مردم به سختی با آن‌ها برخورد می‌شد. در خاطرات نظام‌السلطنه مافی در مورد مشروب‌خواری صدراعظم، امین السلطان، می‌خوانیم:

«...حالت صدراعظم هم با شاه اغلب به قهر و تمارض می‌گذشت. هر وقت تمارض نداشت، شب‌ها در پارک تا ساعت شش و هفت، با اشخاص مفصله مشغول شرب و هرزگی و مطرب و لهو و لعب بود...». (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۲۰۲)

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاکی از آن است که مذهب و معتقدات مذهبی در دوره‌ی ناصری آن چنان که باید و شاید پر رنگ نبود. مهم‌ترین ویژگی آن نیز آمیختگی با اوهام و خرافاتی بود که بیشتر ریشه در سنت‌ها و همچنین کمبودهای ناشی از مسائل و مشکلات موجود بود که الزاماً در این عهد شکل نگرفته بود و ریشه‌هایی بس عمیق داشت. از سوی دیگر نفوذ روحانیون در تمام شئون مملکت در تقابل و تعامل با حکومت بود. فساد دربار و حکومت با فساد بسیاری از علما سازگاری داشت، هر چند اساس این دو گروه با هم انطباقی نداشت اما منافع مشترک باعث می‌شد که این دو بتوانند در کنار یکدیگر بر مردم حکومت کنند؛ یکی رهبری دنیوی و دیگری ریاست معنوی را در دست داشت.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس‌آوری و دیگران، تهران: مرکز، چ ۱۱.
- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی (۱۳۸۷). *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، تهران: نیلوفر.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، چ ۲.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۳، تهران: نگاه، چ ۲.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۸). *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: زریاب، چ ۵.
- قائم‌مقامی، نجمه‌السادات (۱۳۹۲). «*بررسی باورهای خرافی در جامعه ایران عصر ناصری*»، فصلنامه دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهراء س.



- مارتین، ونسا (۱۳۹۰). **عهد قاجار**، ترجمه حسن زنگنه، تهران: ماهی.
- فلور، ویلم (۱۳۶۵). **جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران**، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران: توس.
- علیزاده بیرجندی، زهرا (۱۳۸۷). «ناصرالدین شاه و گفتمان تجدد»، فصلنامه دانشکده ادبیات، زبانها و تاریخ دانشگاه الزهراء.س.
- سیفی فمی تفرشی، مرتضی (۱۳۶۲). **نظم و نظمیه در دوره قاجار**، تهران: یساولی.
- سعیدی سیرجانی (۱۳۸۳). **وقایع اتفاقیه؛ مجموعه گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران**، تهران: آسیم، چ ۴.
- نظام السلطنه مافی، حسین‌قلی خان (۱۳۶۲). **خاطرات و اسناد نظام السلطنه مافی**، به کوشش معصومه مافی و منصوره اتحادیه و دیگران، تهران: نشر تاریخ ایران، باب اول، چ ۲.
- فوریه، ژوانس (۱۳۹۰). **سه سال در دربار ایران**، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، نوین.
- عزالدوله، عبدالصمد میرزا (۱۳۷۴). **سفرنامه عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله و دو سفرنامه او به اروپا در سال‌های ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰**، تنظیم و تصحیح مسعود سالور، تهران: نامک.
- شیل، ماری لئونردا (۱۳۶۲). **خاطرات لیدی شیل**، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات نو.
- سیاح، محمدعلی (۱۳۶۴). **خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت**، مصحح سیف الله گلکار، تهران: امیرکبیر.
- آخوندزاده، فتحعلی (بی‌تا). **مکتوبات**، بی‌جا: بی‌نا.

محمدتقی خان سپهر (۱۳۵۳). ناسخ التواریخ (سلاطین قاجار)، تهران: کتابفروشی
اسلامیه.

واکادی اوضاع مذهبی ایران در عصر ناصری



دانشگاه خوارزمی

۱۲۹

